

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

مقدمه سوم مرحوم نائینی را ملاحظه فرمودید و عمدتاً مرحوم نائینی در این مقدمه سوم نظرشان به پاسخ از دو اشکالی بود که در ترتب مطرح می شود و در میان این دو اشکال باز آنچه که مهمتر بود اشکال دوم بود و آن اشکالی که باز مرحوم نائینی از او جواب دادند. خلاصه فرمایش ایشان این شد که در ترتب زمان فعلیت خطاب برای امر به اهم و زمان امتثال یا عصیان اهم با زمان فعلیت خطاب مهم و امتثال یا عصیان مهم زمانشان اتحاد دارد. اما امر به اهم تقدم رتبی دارد بر عصیان یا خطاب خودش و امر به مهم هم تقدم رتبی دارد بر عصیان یا امتثال خودش. این اجمال فرمایش مرحوم نائینی بود در این مقدمه.

**اشکالاتی بر نائینی:** در کلمات دیگران نکاتی عنوان شده است و ایراداتی بر مرحوم نائینی گرفته شده که برخی از این ایرادات، ایرادات مهم و ثمره داری نیست، اما برخی از آنها ثمره دارد و اثر مهم بر آن مترتب است. از آن ایراداتی که چندان مهم نیست، این است که از مجموع فرمایش مرحوم نائینی در این مقدمه سوم استفاده می شود که کسانی که در باب ترتب، ترتب را محال می دانند و به ترتب اشکال وارد می کنند این است که ترتب مستلزم واجب معلق یا مستلزم شرط متأخر است.

قول به ترتب مستلزم این است که ما قائل بشویم به اینکه قبل از آنکه شرط حکم محقق بشود که عبارت از عصیان است خود امر به مهم فعلیت داشته باشد و این نمی شود مگر اینکه ما واجب معلقی بشویم یا قائل بشویم به شرط متأخر.

بحث واقع شده که آیا بین بحث ترتب و نظریه ترتب از يك طرف و بحث واجب معلق و شرط متأخر از طرف دیگر آیا ارتباطی وجود دارد؟ یعنی کسانی که قائل هستند به اینکه واجب معلق ممکن است شرط متأخر ممکن است آنها می توانند بگویند ترتب ممکن است و کسانی که قائل هستند به اینکه واجب معلق و شرط متأخر محال است آنها باید بگویند ترتب هم محال است یا اینکه نه اصلاً بین این دو بحث از نظر ملاک و ملاک نزاع فرق وجود دارد؟

**کلام محقق خوئی:** مرحوم محقق خوئی در کتاب محاضرات (ج 3، ص 109) به بعد دو تا ادعا دارند که يك مقداری هم به حسب ظاهر فرق بین این دو تا ادعا روشن نیست، اما با دقت فرق بین این دو تا ادعا روشن می شود.

ادعای اول ایشان این است که در امکان یا استحاله ترتب بین اینکه ما واجب معلق و شرط متأخر را ممکن بدانیم یا مستحیل بدانیم فرقی نیست. اینکه می گوئیم فرقی نیست معنایش این است که نزاع ترتب هر دو قول ترتب روی هر دو قول در آن بحث جریان دارد، یعنی کسانی که قائل هستند به اینکه واجب معلق شرط متأخر ممکن است اینها در بحث ترتب هم می توانند قائل به امکان ترتب بشوند و هم می توانند قائل به استحاله ترتب بشوند و همچنین هر دو قول باز روی آن قول دوم هم امکان دارد.

کسانی که قائل به استحاله واجب معلق یا شرط متأخر هستند آنها هم در این بحث می توانند یا امکانی شوند و یا استحاله ای. این يك ادعای مرحوم آقای خوئی است.

دليلي که بر این ادعا اقامه فرمودند این است که ملاک نزاع در اینجا با ملاک نزاع در آنجا فرق می کند. در اینجا آنچه که ملاک نزاع هست این است که آیا در باب ترتب، (از اول هم که نظریه آخوند را گفتیم این معنا روشن بود)، آیا در اینجا کسانی که قائل می شوند به ترتب. جمع بین ضدین لازم نمی آید؟ روی قول به ترتب آیا مولی طلب جمع بین ضدین کرده است یا نه؟

اما در بحث واجب معلق نزاع در این است که خود مجعول شارع، حکم شارع، الان فعلی باشد، لکن موضوع هنوز به فعلیت نرسیده است. الان شارع بگوید وجوب صلاة هست از نظر مجعول وجوب الان است اما واجب بعد از آن است که استطاعت حاصل بشود. یا بعد از آن است که وقت حاصل بشود.

تفکیک در اینجا بین فعلیت مجعول و فعلیت شرع یا موضوع مجعول است. در باب شرط متأخر هم همین طور است. پس ملاک نزاع در باب ترتب این است که آیا از قول به ترتب، طلب جمع بین ضدین لازم می آید یا نه؟ اما ملاک نزاع در واجب معلق و شرط متأخر یک ملاک دیگری است. بنابراین می فرمایند: حالا که این نزاع ها دو تا ملاک دارد، آن از یک جهت دارد در آنجا نزاع می شود در آن نزاع از یک جهت دیگر دارد نزاع می شود، لذا دو تا نزاع است. این یک ادعای ایشان است.

ادعای دوم ایشان که عرض کردم ابتداء که انسان با عبارت محاضرات برخورد می کند، احساس می کند این تکرار همان ادعای قبلی است، ولی با یک مقدار دقت معلوم می شود که فرق وجود دارد و آن ادعای دوم این است: فرمودند که آیا کسانی که قائل به ترتب شده اند، کسانی که در مانحن فیه قول به ترتب را اختیار کردند، اینها حتما باید در واجب معلق و مشروط استحاله ای بشوند. آیا کسانی که قائل هستند به اینکه ترتب ممکن است (الان در این بحث به این نتیجه رسیدند به اینکه ترتب ممکن است) آیا روی امکان ترتب باید در بحث واجب معلق و شرط متأخر استحاله ای بشوند یا نه؟

ایشان فرموده است که نه، ممکن است کسی در اینجا ترتب را ممکن بداند اما از آنطرف واجب معلق یا واجب مشروط را هم ممکن بداند.

پس ببینید بین دو تا ادعا فرق وجود دارد. در ادعای اولی این هست که امکان یا استحاله ترتب در آن فرقی نمی کند که ما قائل به امکان یا استحاله واجب معلق بشویم. در ادعای دوم می گوییم حالا اگر یک کسی در اینجا قائل به امکان ترتب شد لازم نیست که حتما قائل به استحاله واجب معلق بشود.

یعنی جهت عمده در این ادعا ملازمه بین القولین از این جهت است که قائل به امکان ترتب در اینجا حتما باید قائل به استحاله واجب معلق یا شرط متأخر باشد. ممکن است کسی قائل به امکان واجب معلق یا شرط متأخر باشد، اما در اینجا مسأله ترتب را ممکن بداند.

عرض کردم بین ادعای دوم و ادعای اولی فرق وجود دارد و فرقی هم در همین بیانی است که گفتیم. در ادعای اولی ایشان در صدد این است که اثبات کند اینها دو تا نزاع است. دو تا نزاع معنایش این است که هر دو قول نزاع در باب ترتب روی هر دو قول نزاع در معلق و مشروط جریان دارد. وقتی معنایش این شد که دو تا نزاع است یک چنین نتیجه ای را دارد.

اما در ادعای دوم - حالا در ادعای دوم مفروض این است که اینها دو تا نزاع است، دو نزاع مستقل از یکدیگر است - ولی می خواهیم بگوییم که قد یقال یا قد یتوهم که اگر کسی قائل به امکان ترتب شد حتما باید قائل بشود به استحاله واجب معلق.

یعنی باید بگوییم واجب معلق نداریم که که وجوب حالا واجب استقبالی باشد. چون امکان ترتب معنایش این است که زمان فعلیت خطاب و فعلیت موضوع و فعلیت عصیان یا امتثال یک زمان است. اگر کسی بخواهد واجب معلق را ممکن بداند معنایش این است که بین اینها تفکیک قائل بشود. می فرمایند: نه. اگر کسی به امکان ترتب قائل شد، ملازمه ندارد در آن نزاع که ملاکش هم با این نزاع فرق دارد در آن نزاع واجب معلق یا شرط متأخر را محال بداند. این دو تا ادعا بر آن مطلبی که ایشان در اینجا بیان کردند.

از کلام مرحوم نائینی در همان اشکال اولی که برای ترتب ایشان ذکر کرد در این مقدمه ثالثه و آمدند از آن اشکال جواب دادند، مستشکل این را می گفت: اگر شما می گوید عصیان شرط برای خطاب مهم است این عصیان که بعداً محقق می شود.

می خواهید بگویند در زمان خطاب اهم خطاب مهم هم فعلیت دارد اما این خطاب مهم مشروط به عصیان است مستشکل گفت این نمی شود یعنی ترتب امکان ندارد مگر اینکه شما بیاورید یا واجب معلقی بشوید و یا شرط متأخری بشوید (هر دو اینها محال است).

این اشکالی بود که مرحوم نائینی نقل کرد بعد ایشان دو جواب هم از این اشکال داد. یک جواب ایشان این بود که این اشکال مبتنی است بر اینکه ما بین زمان عصیان و زمان خطاب را تفکیک قائل بشویم. در حالی که ما گفتیم بین خطاب و زمان امتثال یا عصیان از نظر زمان اتحاد دارد اختلافشان اختلاف رتبی است. این جواب اولی بود که داد.

**جواب دوم، فرمودند:** این اشکال فقط اختصاص به خطاب ترتبی نیست در همه خطابات این اشکال جریان دارد. این اشکال ناشی از ترتب نشده است در هر خطابی. اگر بگوییم بین زمان خطاب و زمان امتثال یا عصیان تفکیک وجود دارد این نمی شود مگر اینکه واجب معلقی بشویم و یا شرط متأخری بشویم. فرمودند این اشکال منشأش ترتب نیست تا شما بیاورید این حرف را بزنید. در تمام خطابات این اشکال جریان دارد.

نتیجه این اشکال و جواب این است که مرحوم نائینی در مقابل این مستشکل که مستشکل می گفت قول به ترتب، شاید مگر اینکه ما معلقی بشویم و یا شرط متأخری بشویم. نتیجه این اشکال ادعای دوم مرحوم آقای خوئی است. و عجیب این است که برخی در مقام جواب از مرحوم آقای خوئی گفته اند اصلاً هیچ کسی توهم این حرف را نکرده است که شما آمدید متعرض شدید و جواب دادید که بگوییم کسی که قائل به امکان ترتب است حتماً باید واجب معلق یا شرط متأخر را محال بداند.

این ادعا درست همین اشکالی است که نائینی نقل کرد و نتیجه این می شود که خود مرحوم نائینی هم اصل این معنا را قبول کرده است یعنی اصل این نظریه را پذیرفته است که کسانی که می خواهند قائل به ترتب بشوند این اشکال وجود دارد که پس با مسأله واجب معلق و شرط متأخر چه می کنند؟ آنهایی که واجب معلق و شرط متأخر را ممکن می دانند راه بر ایشان باز است (برای ترتب).

می گویند الان امر به اهم و امر به مهم هر دو فعلیت دارد اما امر به مهم مشروط به عصیان بعدی و متأخر است لذا امر به مهم می شود خطاب، و حکم مشروط به شرط متأخر. اما کسانی که معلق و شرط متأخر را محال می دانند این ها اگر بخواهند ترتب را قائل بشوند راهی ندارند جز اینکه بیاورند بگویند در باب ترتب و در همه خطابات بین فعلیت خطاب، فعلیت موضوع، فعلیت زمان امتثال و عصیان اتحاد زمانی وجود دارد.

یعنی اگر از مرحوم نائینی بپاییم این مطلب را بگیریم بگوییم آقا این را بگذارید کنار. اتحاد بین زمان خطاب و فعلیت موضوع و عصیان یا امتثال را کنار بگذاریم. نائینی هم می گوید هیچ راهی نداریم برای ترتب یا می گوئیم که بپاییم مسأله واجب معلق یا شرط متأخر را ممکن بدانیم. (عین اشکالی که مستشکل آمد مطرح کرد).

درست مرحوم نائینی با قطع نظر از این نظریه مسأله ترتب را مرتبط می داند به مسأله واجب معلق و شرط متأخر. حالا این نظریه را که ایشان آمده داده و مرحوم آقای خوئی هم همین نظریه را تبعیت کرده است از ایشان که ما بپاییم قائل بشویم به اینکه خطاب و موضوع و عصیان یا امتثال اتحاد زمانی دارند، با قائل شدن به این نظریه دیگر بحث واجب معلق و بحث شرط متأخر در این بحث ترتب بلا اثر می شود.

پس ما برای اینکه ببینیم آیا این بحث به شرط متأخر، واجب معلق ارتباط دارد یا نه؟ مبتنی بر او هست یا مبتنی بر او نیست؟ باید در این مسأله بحث کنیم که آیا این نظریه درست است یا نه؟ آیا فعلیت خطاب، فعلیت موضوع، فعلیت امتثال یا عصیان، این ها

تماما اتحاد زمانی دارند، آیا این درست است یا نه؟ اگر کسی گفت اتحاد زمانی بین اینها امکان ندارد، مرحوم آخوند در کفایه تصریح دارد به اینکه می‌فرماید ضروری است که زمان امتثال و زمان عصیان از زمان خطاب متأخر است.

اگر ما این نظریه را داشتیم که بین اینها اختلاف زمانی وجود دارد، خوب راهی نداریم برای قول به ترتب الا اینکه بیایم یا واجب معلق بشویم و یا قائل به شرط متأخر بشویم. پس باید این را در اینجا بررسی کنیم. حالا که این مطالب را عرض کردیم يك نکته ای در برخی از کلمات بزرگان وجود دارد آن را هم اشاره کنیم برای اینکه این جهت بحث حل بشود.

برخی فرموده اند که در اشکال به مرحوم نائینی اصلا مرحوم نائینی و به دنبال او مرحوم آقای خوئی اینها اصلا در اینجا آن اشکال و جواب اول را به نحو علمی مطرح نکردند. (مقصودشان چیست؟) گفته اند که ما وقتی به کلام مستشکل مراجعه می‌کنیم مستشکل قول به واجب معلق را مسلم گرفته است یعنی مسأله واجب معلق در کلام مستشکل يك مطلب مفروغ عنه است اما می‌گویند حالا که ما واجب معلق را قبول داریم اگر بخواد ترتب در اینجا امکان داشته باشد باید شرط متأخر را هم ما بپذیریم.

گفته اند که مستشکل آمده فقط روی شرط متأخر بحث کرده است. نائینی و مرحوم آقای خوئی اینها آمده اند هم واجب معلق و هم شرط متأخر، هر دو را کنار هم قرار داده اند. گفته اند، مستشکل می‌گوید: ترتب نشاید مگر اینکه ما این دو تا را ممکن بدانیم. واجب معلق و شرط متأخر را. اشکالی که بعضی از بزرگان بر مرحوم نائینی کردند این است که مقصود اصلی مستشکل این است که ما واجب معلق را که مفروغ عنه باید بگیریم آنچه که هست این است که قول به ترتب را متفرع بر امکان شرط متأخر قرار دادند.

**نتیجه گیری:** مجموعا سه احتمال در بحث نتیجه گیری می‌شود. يك احتمال این است که قول به ترتب هیچ ارتباطی به واجب معلق و شرط متأخر ندارد این يك مورد. قول دوم و احتمال دوم امکان ترتب منوط به این است که ما هم واجب معلق را و هم شرط متأخر را ممکن بدانیم در حالی که مستشکل می‌گوید ما این دو تا را ممکن نمی‌دانیم.

احتمال سوم اینکه ما واجب معلق را مفروغ عنه می‌گیریم، می‌گوییم قول به ترتب مستلزم این است که فقط شرط متأخر ممکن باشد. ما عرض کردیم که برای اینکه همین جهت بحث روشن بشود این نمی‌شود مگر اینکه ما بیایم اثبات کنیم که آیا خطاب و موضوع خطاب و زمان امتثال یا عصیان این سه تا از نظر زمانی متحد هستند یا متحد نیستند؟ اگر گفتیم اینها متحد هستند دیگر اصلا نیازی به بحث واجب معلق نیست.

وقتی شما می‌گویید اینها متحد هستند واجب معلق یعنی وجوب يك زمانی باشد موضوعش يك زمان دیگری باشد. واجب معلق یعنی می‌گوییم وجوب فعلی واجب استقبالی باشد. اگر ما آمديم اثبات کردیم یعنی اگر فرمایش نائینی اثبات شد که در جمیع خطابات من جمله همین بحث ترتب را که ما داریم اگر اثبات شد که این خطاب و موضوعش و زمان امتثال و عصیان يك زمان است دیگر مجالی برای واجب معلق یا برای شرط متأخر باقی نمی‌ماند.

اما اگر گفتیم بین اینها اختلاف زمانی هست، قطعاً روشن است که بحث ترتب متفرع بر قول به واجب معلق یا متفرع بر مسأله شرط متأخر است. پس باید روی این جهت تحقیق کنیم. حالا آیا این معنا درست است یا نه؟ اینجا يك اشکال مهمی را مرحوم محقق اصفهانی دارد در نهایه الدرايه (ج 2 ص 224)، و امام (رض) هم يك اشکالی دارند در معتمد الاصول (ج 1، ص 138).